نیمهٔ پنهان
۱
۲۹۱۱
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

*** تنها چند ثانیه طول کشید تا یک فروند هواپیمای ایرباس مدل A۳۰۰ بر فراز آبهای خلیج فارس تکه‌تکه شود. دو موشک زمین به هوای هدایت شونده از ناو وینسنس، ۲۹۰ مسافر و خدمه پرواز IR۶۵۵ را مظلومانه به قتل رساندند و ناخدا «ویل راجرز» سرمست از فرمان شلیک، پایان عملیات را به خدمه ناو جنگی‌اش تبریک گفت.**

روایت داستانی از پرواز ۶۵۵

این لکه ننگ از پیشانی آمریکا پاک نشدنی است

اشاره:

تنها چند ثانیه طول کشید تا یک فروند هواپیمای ایرباس مدل A۳۰۰ بر فراز آبهای خلیج فارس تکه‌تکه شود. دو موشک زمین به هوای هدایت‌شونده از ناو وینسنس، ۲۹۰ مسافر و خدمه پرواز IR۶۵۵ را مظلومانه به قتل رساندند و ناخدا «ویل راجرز» سرمست از فرمان شلیک، پایان عملیات را به خدمه ناو جنگی‌اش تبریک گفت. امروز اما تصویر اجساد متلاشی شده مسافران ایرباس بر روی آبهای خلیج فارس در ۱۲تیرماه۱۳۶۷ قابی تمام‌عیار از یک جنایت بیادماندنی است. فاجعه‌ای که توسط جنایتکارترین دولت قرن به وقوع پیوست تا ننگ کشتار ۶۶کودک آن پرواز بر پیشانی کاخ سفید بنشیند. دفتر پژوهش‌های کیهان به منظور ترسیم چهره شیطانی ایالات متحده آمریکا در جدیدترین کتاب از مجموعه نیمه‌پنهان به این جنایت هولناک پرداخته و در قالبی داستانی ماجرای حمله آمریکا به هواپیمای مسافربری ایران را روایت می‌کند.کتاب «پرواز ۶۵۵» پنجاه و نهمین جلد از مجموعه کتاب‌های نیمه‌پنهان است که به مناسبت هفته بسیج روانه بازار نشر خواهد شد و اکنون طبق روال سال‌های گذشته متن این کتاب به صورت پاورقی در روزنامه کیهان تقدیم مخاطبان گرامی می‌شود.

***

صبح روزسوم ژوئیه نسیم گرمی در آسمان آبی و مرطوب بندر می‌وزید. این روز در سراسر شهر ساحلی بندرعباس یک جور شروع شد؛ گرم و شرجی. تابستان داغی بود و سر و صدای بامداد به طور معمول در ساعات اولیه روز که هوا خنک‌تر و شرجی‌اش کم‌تر بود، بیشتر از باقی ساعات به گوش می‌رسید.

خیلی دورتر از ساحل، قایق‌های سپاه در آب‌های خلیج فارس گشت می‌زدند. آن سوتر ناو آمریکایی وینسنس به سمت جزیره قشم پیش می‌رفت.

ساعت کمی به ده صبح مانده بود و جز صدای قایق‌های موتوری بر سطح آب صدایی از خلیج برنمی‌خاست. در آسمان هم خبری نبود. تنها گاهی گذر یک هواپیما در فاصله‌ای بسیار بسیار دور در «کریدور» که مسیری برای پرواز هواپیماهای مسافربری بود، آسمان را شیار می‌کرد. عاقبت ناو وینسنس در ۹/۳ مایلی جزیره قشم لنگر انداخت.

ساعت از ده صبح گذشته بود که خبری ناگهانی به بندر رسید. ماهیگیرانی که از دریا برگشته بودند، شیء آتشینی را دیده بودند که در میان آب‌های خلیج‌فارس سقوط کرده بود.

بعضی‌ها می‌گفتند صدای انفجاری که در آسمان شنیده بودند، مثل صدای صاعقه‌ای بود که از تیره‌ترین ابرها شنیده می‌شود اما آسمان آبی و بدون ابر بود. تا پیش از این که رادیو خبر درست را اعلام کند، ده‌ها شایعه شنیده شد. بعضی‌ها خبر حمله و اعلام جنگ آمریکا را دادند، بعضی‌ها از ده‌ها کشتی انگلیسی، آلمانی و فرانسوی در آن سوی آب‌ها خبر دادند و بعضی‌ها هم از دو هواپیما حرف می‌زدند که در آسمان به هم برخورد کرده بودند، تنها تصوری که از ذهن هیچ کس نمی‌گذشت، حمله موشکی به یک هواپیمای مسافربری بی‌دفاع با نزدیک به ۳۰۰ مسافر غیرنظامی بود.

ساعت نزدیک یازده بود که خبر حمله موشکی به هواپیما گزارش شد، با این حال آن‌ها که اخبار حضور کشتی‌های خارجی از ذهنشان گذشته بود، به خودشان حق دادند؛ چرا که شواهد زیادی وجود داشت که نشان می‌داد بعضی از کشورهای اروپایی نظیر انگلستان و فرانسه از عراق حمایت می‌کنند، حتی وقتی صدام حسین شلمچه را بمباران شیمیایی کرد، بقایای موشک‌های کشورهای اروپایی به دست آمده بود. آن‌هایی هم که برخورد دو هواپیما را گزارش کرده بودند، اشتباهشان را این طور تصحیح کردند که موشک بزرگ آن‌ها را به این اشتباه انداخته است اما هنوز هیچ‌کس متوجه عمق فاجعه نبود.

ساعت یازده صبح بود که امدادگرها از پشت شیشه‌های کدر پنجره‌های هلی‌کوپترها و از داخل قایق‌های نجات، بندر را که حالا مردمانش همگی در میان هول و هراس بیدار شده و چشمانشان را به دریا دوخته بودند، پشت سر گذاشتند. در هوای نمناک ظهر، آب‌های خلیج فارس دیگر نیلی به نظر نمی‌رسید. دریا چیزی را نیم خورده در سینه داشت، تکه‌هایی از جسد مسافران هواپیما در میان چمدان‌ها و لباس‌ها و در بین امواج خروشان دریا پراکنده شده بودند. پسرکی که دهانش بازمانده و وحشت از نی‌نی چشمهایش به آسمان گریخته بود. نوزادی که به آغوش مادر چسبیده و اگر جسد نیم سوخته‌اش نبود، انگاری که زنده و هنوز در حال شیر خوردن بود. زن و کودکی در هم گره‌خورده که امواج آن‌ها را با خود می‌برد. قایق‌ها و کشتی‌های نجات به فاصله کمی از همدیگر از راه می‌رسیدند، اما نه برای نجات! گویا دیگر برای نجات خیلی دیر بود، دیر به اندازه فاصله آسمان تا زمین، به اندازه ۷ هزار پا کمی بیشتر یا کمتر؛ فرقی نمی‌کرد، ۷ هزار پا! هواپیما تکه‌تکه بود و هر تکه‌اش با امواج به سویی می‌رفت. ساق پای زنی که یک لنگه کفش سفید به پا داشت، شاید یک تازه عروس بود، نیم تنه یک پسر نوجوان، دستی با آرنج، تنه بی‌سر یک زن، پس سرش کجاست؟ هلی‌کوپتری از چند کیلومتر دورتر منوری شلیک کرد و قایقی را به آن سمت کشاند، سری را از آب گرفتند، سر یک مرد بود.

در بندر غوغا بود. انگار صاعقه‌ای درست به قلب اسکله خورده بود. هر لحظه که می‌گذشت بر ازدحام جمعیت اضافه می‌شد. بعضی‌ها مسافر داشتند، بعضی‌ها نداشتند، بعضی‌ها از شهرهای اطراف آمده و بعضی‌ها هنوز در راه بودند. بعد از ساعت‌ها انتظار افراد گروه نجات بدون این که زنده‌ای را نجات داده باشند، با نزدیک به ۱۰۰ جسد بازگشتند. با رسیدن قایق‌ها مردم به هم فشار می‌آوردند تا درون قایق‌ها را از نزدیک ببینند. سربازها آن‌ها را کنار می‌زدند و آن‌ها به اجبار ناتوان و مضطرب، منتظر آمبولانس‌ها می‌شدند. مردم به قدری گیج بودند که نمی‌دانستند باید به دنبال آمبولانس‌ها بروند یا بمانند. مرگ در یک قدمی‌شان بود همراه با صدای شیونی که یک لحظه اسکله را تنها نمی‌گذاشت.

به تدریج روشنایی می‌رفت و تاریکی خلیج را در خود می‌گرفت. اکنون با فرا رسیدن شب کار جست‌وجو در دریا مشکل‌تر شده بود. در بندرگاه اضطراب و دلهره به اوج خود می‌رسید، همه از خود می‌پرسیدند آیا سرانجام کسی را زنده خواهند یافت؟ اگر چه بعید بود اما راز و نیازها لحظه‌ای قطع نمی‌شد. سرانجام شب به تمامی فرا رسید و سربازهایی که از کشتی‌های نجات باز می‌گشتند، خسته و مغموم و با شانه‌هایی افتاده از کنار جمعیت ملتمس گذشته و رو به سوی خوابگاه‌ها رفتند. صبح خیلی زود همه چیز از نو شروع می‌شد.

تا آن لحظه هنوز علامتی از وجود فرد زنده‌ای پیدا نشده بود. تکه‌های بزرگ‌تر هواپیما به قعر دریا رفته و حتی امید به زنده بودن یک سرنشین را هم با خود برده بود. خوشبین‌ترین افراد هم این احتمال را نمی‌دادند که کسی در آن ارتفاع با آن اختلاف فشار زنده مانده باشد. اما با این حال حتی ناامیدترینشان هم در اعماق وجودشان حسی داشتند که آن‌ها را به انتظار کشیدن وا داشته بود، شاید معجزه‌ای رخ بدهد!

شب در میان پندار و غم به انتها می‌رسید. جسدها را از کشتی‌ها تخلیه کردند و به سردخانه‌های شهر بردند. کیسه‌های بزرگ پلاستیکی در کنار هم ردیف شده و داخل کیسه‌ها پر از جسدهایی بود که تکه‌ای از خود را در میان دریا گم کرده بودند. سربازهایی که جسدها را حمل می‌کردند، حال بدی داشتند. همه به نوبه خود بقایای جسدهایی را از آب گرفته یا دست کم دیده بودند. در بین سربازها چند نفری حالشان بدتر از همه بود، از جمله دو سرباز جوانی که زن و کودکی در آغوش هم را از آب بیرون کشیده بودند.

هیچکس تلاشی برای جدا کردن جسدها نکرد . اگر مرگ نتوانسته بود، بین آن‌ها جدایی بیندازد، پس هیچکس دیگر هم نباید این کار را می‌کرد. پس همان‌طور آن‌ها را در آغوش هم داخل کیسه‌ها گذاشتند و به سردخانه بردند.

مقابل سردخانه غوغایی بود؛ همهمه، شیون و التماس!

- برادر ترا به خدا بگذار بروم و خانواده‌ام را پیدا کنم.

صدای دختر جوانی بود که پیراهن سیاه بر تن داشت و صورتش را با ناخن خراش داده بود.

سرباز با شرمندگی گفت:

- نمی‌شود خواهر، برو بگو یک مرد بیاید و جنازه‌ها را ببیند.

دختر التماس می‌کرد:

- نیست، هیچکس نیست.

سرباز گفت:

- برادری؟ پدری؟ عمویی؟

- ندارم! ندارم آقا هیچ کدامشان را ندارم، بگذار بروم.

سرباز رویش را برگرداند و مستأصل نگاهی به بغل‌دستی‌اش کرد، با نگاهش می‌گفت: «چطور به او بگویم دوست‌داشتنی‌های تو تکه‌تکه‌اند، چطور حالی‌اش کنم تو طاقتش را نداری!؟»

***

صبح روز بعد عملیات گسترده‌تر آغاز شد با جزر و مد دریا جسدها از محل سقوط دور و دورتر شده بودند. با این حال هنوز خیلی چیزها در آن اطراف روی آب شناور بود، ظرف‌های غذا، لباس، کفش، بلیط های پرواز، چترهای نجات و...

در فاصله کیلومترها دورتر از محل سقوط هواپیما، قایق‌های نجات وجب به وجب منطقه را شروع به جست‌وجو کردند. شلیک یک منور نشانه پیدا شدن چیزی بود؛ یک جسد یا تکه‌ای از یک جسد. هلی‌کوپترها فاصله‌های طولانی‌تری را به اطراف پرواز کردند اما روز ناامیدی بود. همه آن‌ها که تا آن لحظه به بندرعباس رسیده بودند، می‌دانستند که بعد از گذشتن روز دوم دیگر باید چیزی فراتر از معجزه رخ بدهد.

هنوز آمار مفقودین خیلی بالا بود. از نوع موشک حدس زده می‌شد که دست کم بیست نفر در درجا جان باخته بودند اما هیچکس نمی‌خواست تصور کند، شاید یکی از این بیست نفر همان کسی باشد که او روز گذشته در فرودگاه در آغوشش کشیده و بدرقه‌اش کرده بود.

چیزی که هر خانواده‌ای می‌خواست، یک تکه از جسد بود که دفنش کند و به هوای همان یک تکه، قبری و دیداری در یک پنجشنبه و بعد یک دل سیر گریه و حرف و درد دل. چقدر سخت بود تصور این که قبر یک نفر دریا باشد، یک سینه حرف هم که باشد توی دریا گم می‌شود، دست کم قبر را می‌شود بغل کرد و کمی از دلتنگی را با سردی‌اش فرو نشاند اما دریا را چطور؟

بعد از ساعت‌ها جست‌وجوگران قایق شماره ۳، یک ساق پا را که در لنگه‌ای از کفش مانده بود، از آب دریا گرفتند و میان پتویی پیچیدند و یک نیم تنه تنه بدون دست و پا و سر را جداگانه در پتویی دیگر، شاید کشتی دیگری سرش را از آب گرفته باشد. در فاصله‌ای نه چندان دور از همه این جست‌وجوها، دلشوره‌ها، اشک‌ها و ناله‌ها، ناو بزرگ وینسنس روی آب‌های اقیانوس لنگر انداخته بود و سرنشینان آن منتظر عکس‌العمل کاخ سفید بودند. در بلندترین نقطه از ناو، پرچم آمریکا در نسیم دریا پیچ و تاب می‌خورد و غرور ناونشینان را برمی‌انگیخت.

روی عرشه‌ناو، ناخدا «ویلیام راجرز» در حالی که به خلیج‌فارس خیره مانده بود، با صدایی خشک و غرورآمیزش پرسید: «خبری نیست؟»

هنوز خبری نبود. ناخدا با خود می‌اندیشید: «حالا چه خواهد شد؟» حمله به یک هواپیمای مسافربری در قوانین هیچ جنگی نبود، آیا کاخ سفید از آن‌ها حمایت خواهد کرد؟ بعد کلاهش را از سر برداشت و دستی به پیشانی و پشت گردن کشید و عرقش را با حوله کوچکی که در دست داشت، پاک کرد.

ملوانی که روی عرشه و از همه نزدیک‌تر به نوک کشتی بود، انجیلش را در دست گرفت و به آهستگی خواند: «هر چه در این جهان روی می‌دهد، ناشی از اراده اوست.»

صدای ملوان در هیاهوی فریاد ملوان‌ها گم می‌شد، خلبان‌ها، جاشوها، درجه‌دارها و سربازها بلند بلند در این باره حرف می‌زدند.

اما ناگهان همهمه آرام شد، صدای ناخدا از بلندگو آمد که: «سربازان شجاع من! ما برای پایان خشونت می‌جنگیم و هر چه در توان داریم، بیش از آن را انجام می‌دهیم.»

خبر تبریک از کاخ‌سفید آخرین چیزی بود که آن شب ناخدا ویلیام شنید، پیش از این که به خواب آرام و پرافتخارش برود. در آمریکا هیچکس نمی‌توانست فرمانده کارکشته ناو را مقصر بداند، برعکس قرار بود پذیرایی گرمی از او و افرادش شود. دنیا هم که مهم نبود. مهم نبود که کسی حمله به هواپیمای مسافربری را مخالف قوانین بشری بداند و حتی محکوم کند. فرمانده با خود اندیشید که ۲۹۰ کشته در مقابل ۶۰ هزار کشته هیروشیما رقمی نیست که دنیا را بر سر خشم بیاورد. حتی واکنش روس‌ها هم به چیزی گرفته نمی‌شود، بعلاوه روس‌ها هم مشابه همین بلا را بر سر یک هواپیمای کره‌جنوبی آورده بودند، چه اتفاقی برای روس‌ها افتاد؟ هیچ! می‌شد همه چیز را به حساب یک اشتباه ساده گذاشت. واضح بود که همه می‌دانستند ناوهای جنگی آمریکا برای دفاع از سکوهای نفتی عراق در منطقه هستند و درگیری با نیروهای ایرانی اجتناب‌ناپذیر. حتی اگر کسی باور نمی‌کرد که این ناو پیشرفته غیرممکن است که یک هواپیمای جنگی را از مسافربری تشخیص ندهد، باز هم مهم نبود. ساعت‌ها قبل وینسنس از آب‌های ایران خارج شده و لاشه هواپیما هم در قعر دریا بود. فرمانده ویلیام برای بار چندم به اخبار رادیو گوش داد، گوینده شبکه بی‌بی‌سی گفت: «هنوز اجساد برخی از کشته‌شدگان هواپیمای ایرانی که توسط موشک‌های ناو آمریکایی وینسنس در دریا سقوط کرده، پیدا نشده است. طبق گفته مسئولان آمریکا، این هواپیما که به اشتباه به جای یک هواپیمای جنگی مورد حمله ناو وینسنس قرار گرفته است، از بندرعباس به قصد دبی در کریدور بین‌المللی در پرواز بود که با انحراف از مسیر خود باعث شک ناو وینسنس و در نتیجه سرنگون شده است. مسئولان ناو ادعا می‌کنند که هواپیما مستقیم در مسیر دیگری به طرف ناو حرکت می‌کرده است. این ادعا هنوز مورد تایید قرار نگرفته است..»

روز سوم خلیج فارس به نظر خالی می‌رسید، خالی از کیف و چمدان و لباس و جسد. موج‌ها دمی می‌آمدند و می‌رفتند. با این حال همه می‌دانستند که هنوز تکه‌هایی از جسدها، در خلیج فارس سرگردانند. تکه‌هایی از آدم‌های دوست‌داشتنی که دریا بلعیده و پس نداده بود. تکه‌هایی از یک پدر، یک مادر، یک برادر، یک خواهر یا یک فرزند!

می‌توان گفت که روز سوم، پایان دوره امیدواری به یافتن تمامی اجساد و آغاز دوره دشوارتری بود که در آن گیجی روزهای نخست به اندوهی عمیق تبدیل می‌شد. حالا همه باور کرده بودند «معجزه‌ای روی نخواهد داد.»

طی چند روز بعد دیگر جسدی پیدا نشد. موج‌ها هم آمدند و رفتند، هلی‌کوپترها تا کیلومترها رفتند و برگشتند، هیچ معجزه‌ای رخ نداد. کسی زنده نمانده و مرده‌ها هم رفته بودند. خانواده‌هایی که هنوز نشانی از گمشده‌شان نداشتند، چند روز دیگر هم ماندند و عاقبت دسته‌های گلی روی قبرهایی که هرکدامشان به وسعت یک اقیانوس بود، گذاشتند و رفتند.

***

خلیج فارس تا چند روز بعد همچنان در تلاطم انفجار هواپیما بود، یک هفته، شاید هم بیشتر، رسانه‌های خبری از پرواز سوم ژوئیه نوشتند، آنها ابتدا اسم این حادثه را فاجعه و جنایت و چند روز بعد اشتباه گذاشتند. و سرانجام روزی رسید که همه اخبار و هیجانات فروکش کرد. حدس فرمانده ویلیام راجرز درست بود، دنیا قادر بود تا هر مسئله ناخوشایندی را اگر نخواهند، فراموش کند.

AMERICAN
HUMAN RIGHTS

*** امروز تصویر اجساد متلاشی شده مسافران ایرباس بر روی آبهای خلیج فارس قابی تمام‌عیار از یک جنایت به یادماندنی است. فاجعه‌ای که توسط جنایتکارترین دولت قرن به وقوع پیوست تا ننگ کشتار ۶۶ کودک آن پرواز بر پیشانی کاخ سفید بنشینند.**

اذعان یک متهم فتنه در دادگاه:

اقتدار جمهوری اسلامی اجازه موفقیت به حرکت‌های مخملی نمی‌دهد

ماها اشتباه کردیم، شدیم عامل آن طرف ناخواسته ناآگاهانه ما شدیم حماله الحطب آنها، هیزم‌کش آتش‌افروزان شدیم. این را باید اقرار کنیم، این را باید متوجه بشویم و اگر ما قبل از آن فکر می‌کردیم که بهشتی هستیم یک درجه سقوط کردیم، امروز مرجون الی امرالله شده‌ایم، باید ببینیم خداوند چه طور تصمیم می‌گیرد، چه طور جبران می‌کنیم کارهایمان را تا که بعد دوباره برگردیم به سر خانه اول. البته ضد انقلاب دنبال این است که هر فرصتی که پیش بیاید این کار را می‌کند.

من یک سخن هم از همین جا به مخالفین نظام بگویم این کارها در کشوری که خودش قدرت نرم دارد، حرکت نرم را با آن برخورد می‌کند، نیازی نیست حتی برخورد سخت هم بشود. این نوع کارهای رنگین و مخملی و اینها به این کشور نمی‌آید، ظرفیت این نظام این نیست. من این جا شاید برای تغییر مزاج جلسه هم عرض کنم، اصلا این نوع حرکت‌های مخملی را ما صد و خرده‌ای سال [پیش] در انقلاب مشروطیت خودمان روش آن را بلد بودیم، آن وقت ما انقلاب نمدی داشتیم در مشروطیت هر که کلاه نمدی سرش بود می‌گفتند مشروطه‌خواه است. عکس‌ها را نگاه بکنید، مردم از کوچه و دهات و روستاها آمدند تهران حکومت را مشروطه کردند و برگشتند رفتند سر زندگی و خانه‌هایشان، حالا می‌خواهند در کشوری که مردم آن همه چیز بلد هستند [انقلاب مخملی کنند]. مردم اگر امروز جواب نمی‌دهند به این نوع حرکت‌ها دلیل دارد، چون می‌بینند مسئولینی وجود دارند در رأس آنها رهبری نظام، مسئولین دیگر دینشان را حفظ می‌کنند، صادقانه برای آنها قدم برمی‌دارند و زحمت می‌کشند. مردم هم هوشیار هستند، هر روزی که می‌بینند خلاف این است خودشان بلد هستند که چه کار کنند. اصلا نیازی نیست که برای ما تصمیم بگیرد، ما یک نظام مقتدری هستیم. این نوع حرکت‌ها هم چاره آن را نمی‌کند تضعیفش هم نمی‌کند ان‌شاءالله این اتفاقاتی هم که افتاد هر چه قدر هم خسارت رساند به چهره بین‌المللی نظام، حتی برخی به لایه‌هایی از آرای خاموش که به هر حال به صحنه آمده بودند، شاید در این حرکت‌ها به نوعی آسیب دیده شده باشند. باید زحمت بکشید، دوباره اینها را بازسازی بکنیم. به هر حال ما این کاری را که اتفاق افتاد یک مصیبت می‌دانیم، از یک جهت. از آن جهت هم خوشحال هستیم که نظام اقتدار دارد، مردم هوشیار هستند و ان‌شاءالله نمی‌گذارند این موارد دیگر تکرار شود.

چون نزدیک به وقت نماز هست فقط برمی‌گردم به موارد کیفرخواستم یک اشاره‌ای می‌کنم و تصدیع زیادتری نمی‌کنم.

جناب آقای رئیس، در موارد کیفرخواست یکی موارد سیاسی بود که گفتند بحث حضور در تجمعات من در حد شرکت در راهپیمایی ۲۵ خرداد بود آن هم به مدت کمتر از نیم ساعتی در خیابان آزادی بودم و جای دیگر حضور نداشتم، هیچ جایی هم اغتشاش و زدوخورد و حتی سن و سال ما هم به اینکه بخواهیم از این نوع تحرکات این طوری داشته باشیم نمی‌آید و سوابق ما هم سوابقی نیست که به دنبال تضعیف نظام باشیم. من عرض کردم ما این نظام را با گوشت و پوست و استخوان خودمان ساخته‌ایم و من هم کوچک‌ترین آن بوده‌ام و باید برای آن تلاش بکنیم. در کیفرخواست بحث توهین گفتند، من واقعا هیچ خاطره‌ای ندارم که در هیچ کجا توهین شده باشد، الا شاید آن نامه‌ای بوده که در زمان مجلس سوم در اعتراض به رد صلاحیت‌های مجلس چهارم ما امضا کردیم، شاید منظور آن بوده که در روزنامه‌ها چاپ شد و مورد خاصی نبوده است.

بحث آن مصاحبه من، در گزارشات من نوشتم با این سایت تا آن‌جایی که خاطرم هست یک بار مصاحبه داشتم، آن هم قبل از انتخابات بود، روز انتخابات خاطرم نیست، چون خبرنگاران با من زیاد تماس می‌گیرند من معمولا می‌گویم ضبط بکنند. خواستم فایل صوتی هم بیاورند، آن را هم نتوانستند پیدا کنند، احتمالا اشتباه شده مصاحبه‌ای با کس دیگری به نام من بوده، ولی به هر حال چون تکذیب نکردم مسئولیت آن را می‌گیرم، تکذیب هم به این دلیل که چون چاپ نشده بود و من اصولا در آن چند روز هم به دلیل سرعت اینترنت نمی‌توانستم وارد هیچ سایتی بشوم، بنابراین مسئولیت آن را به گردن گرفته‌ام. یک پاسخ‌هایی را هم با فرض اینکه مصاحبه من باشد باز هم چیز خاصی نبود.

راجع به مسائل مالی هم که گفته بودند بنده مستقیما هیچ دخالتی در این گونه مسائل نداشتم، بنده سهام‌دار یک شرکت بودم، از جهت اطلاع گفتم مثلا مسئول آن شرکت یکی از مدیران آن شرکت چند تا نیم سکه داده به مسئول یک شهری که هوای او را داشته باشند یا هدیه داده است، حالا اسم رشوه گذاشته‌اند یا هر چیزی، به هر حال نه در جزئیات آن بوده‌ام و فقط به عنوان اطلاع گفته بودم. اینکه آن شرکت مس نیست، شرکت مس فلز رنگین بوده که من سهام‌دار آنجا بوده‌ام، همان شرکت بوده گفتند یک معاملاتی یک جاهایی داشته من نه آن‌جا مدیر بوده‌ام نه مسئول اجرایی فقط یک سهام‌دار جزء در آن‌جا بوده‌ام، حالا اطلاع خود را عرض کردم، قطعا اگر تخلفی در آن‌جا شده باشد در سودی هم که من برده‌ام اثر گذاشته، کارشناسی حساب کنید هر چه قدر بوده است، روی چشم، ما می‌دهیم.

ما در عمر خودمان سعی کرده‌ایم با این مبنای مذهبی و شرعی که داشته‌ایم مال حرامی کسب نکنیم و مال حرامی در مال خودمان اضافه نشود.

به هر حال اینکه نتوانستم با لبان خشک و دهان روزه به آن شکل ادای سخن بکنم عذرخواهی می‌کنم. از محضر دادگاه، از همه حضار عذرخواهی می‌کنم و قبل از هر چیز از محضر رهبر معظم انقلاب اسلامی، از خانواده شهدا، مردم عزیزمان و همه کسانی که دلشان برای انقلاب اسلامی می‌سوزد، تقاضای عفو و بخشش دارم از کوتاهی‌هایی که کردم و از لغزش‌های احتمالی که داشته‌ام و از محضر دادگاه هم تقاضای عفو اسلامی دارم و رافت اسلامی که در مورد این جانب مبذول بفرمایند.

والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

قاضی صلواتی: از وکیل محترم خواسته می‌شود که در جایگاه خود قرار بگیرند و دفاعیات خود را اعلام کنند!

دفاعیات وکیل مدافع متهم

بسم الله الرحمن الرحیم، ضمن عرض سلام محضر ریاست محترم دادگاه، با توجه به نزدیک شدن به وقت نماز سعی می‌کنم که خیلی کوتاه عرایضم را در دفاع از موکل آقای هدایت‌الله آقایی، فرزند فتح‌الله تقدیم کنم. در ابتدا دفاعیاتی را که مربوط می‌شود به کیفرخواست عمومی تقدیم می‌کنم اقدام علیه امنیت ملی یک عنوان کلی است که برای تمام متهمین در کیفرخواست دادسرا ذکر گردیده است. نقد یا ایرادی که بر این عناوین اتهامی وارد می‌شود، عبارت است از اینکه در بندهای دوم و سوم و چهارم مطالبی گفته شده که آن مطالب فی‌الواقع شرح و بسط و توصیف اقدام علیه امنیت ملی است یعنی یک جرائم مستقل علی حده به حساب نمی‌آید فرض کنید که حضور در راهپیمایی‌های غیرقانونی، تجمعات غیرقانونی و تحریک مردم و تشویق به آشوب و امثال ذلک اینها عناوین مستقل مجرمانه نیستند، اینها تحت شمول همان اقدام علیه امنیت ملی قرار می‌گیرند و به عقیده من این یک مسامحه است که در کیفرخواست آمده و متاسفانه موجب شده است که حجم کیفرخواست به طور غیرمنطقی افزایش پیدا کند.

مساله دوم، مصادیق اقدام علیه امنیت ملی چیست؟ و آیا چه مرجعی باید این مصادیق را روشن کند؟ در قانون مصادیق اقدام علیه امنیت ملی ذکر نشده است، مرجع تعیین این مصادیق چه مرجعی است؟ اگر قرار شود که ما یک مرجعی را برای تعیین این مصادیق در نظر نگیریم و خودمان به فراخور تشخیص خودمان به طور سلیقه‌ای هر کاری را ما می‌توانیم بگوییم این اقدام علیه امنیت است. اگر فرض کنیم در یک محلی مردم به نحوه جمع‌آوری زباله شهرداری اعتراض داشتند آن هم می‌تواند اقدام علیه امنیت ملی باشد. بنابر تفسیر موسع از قانون قرار بگیرد اگر پنج نفر هم جمع بشوند یک خواسته‌ای را دارند اعتراض کنند آن هم اقدام علیه امنیت ملی تلقی می‌شود، اگر پنج میلیون هم باشند آن هم اقدام علیه امنیت ملی بشود. چرا ما در ارتباط با تعمیم مصادیق امنیت ملی به یک مرجع رسمی مراجعه نکنیم، به اعتقاد بنده مرجع تعیین مصادیق اقدام علیه امنیت ملی شورای عالی امنیت ملی است و غیر از شورای عالی امنیت ملی هر کسی می‌تواند هر چیزی را بگوید و ما می‌افتیم به ورطه توسعه در تفسیر جرائم علیه متهم در حالی که طبق قانون مکلف هستیم دایره تنگ و تضییقی برای اتهامات قائل بشویم و به تفسیر موسع دچار نشویم.

در اتهام اقدام علیه امنیت ملی که در کیفرخواست عمومی گفته شده است، عنصر معنوی جرم و سوءانگیزه و سوءنیت یکی از ارکان مهم و تعیین‌کننده است یعنی باید این کسانی که متهم می‌شوند به اقدام علیه امنیت ملی قصد مخالفت با نظام داشته باشند نه قصد اعتراض به نتیجه انتخابات، [illegible] انتخابات جزو [اقدام علیه امنیت ملی و مخالفت با] اهداف نظام نیست.

مخالفت با نظام از عناصر اصلی و رکن معنوی اقدام علیه امنیت ملی است، حالا این نظام چه هست، این باید روشن شود، آیا نظام ریاست‌جمهوری است؟ ریاست‌جمهوری یک امر متغیری است، نظام یک امر ثابتی هست.

جناب ریاست محترم دادگاه، ما تعریفمان از نظام باید ماخوذ از قانون باشد، اصل دوم و سوم قانون اساسی نظام را تعریف کرده است.

در اصل دوم نظام تعریف شده است که عمدتا مبانی اعتقادی و دینی مورد بحث قرار گرفته به عنوان پایه‌های نظام جمهوری اسلامی و در اصل سوم نوشته شده است که دولت موظف است که امکانات لازم را برای تامین اهداف نظام فراهم کند، پس ببینید به موجب اصل سوم نتیجه می‌گیریم که دولت جزو اهداف نظام نیست، خدمتگزار اهداف نظام است. پس اعتراض به نتیجه انتخابات هرگز مخالفت با نظام تلقی نمی‌شود که عنصر و جوهر اصلی اقدام علیه امنیت ملی را تشکیل می‌دهد.

و من نکته دیگری هم اضافه کنم، پسوند غیرقانونی برای اعمال ارتکابی لزوماً از آن اعمال ارتکابی جرم نمی‌سازد، تجمع غیرقانونی، راهپیمایی غیرقانونی، کلمه غیرقانونی جرم‌ساز نیست. آن چیزی جرم است که در ماده دوم قانون مجازات اسلامی گفته شده است که مقنن برایش مجازات در نظر گرفته باشد.

یعنی ملاک ما برای جرم بودن یک عمل مجازات است چه‌بسا یک عمل غیرقانونی باشد، ولی جرم نباشد، رابطه بین اعمال غیرقانونی و اعمال مجرمانه، رابطه معکوس مطلق است، یعنی از یک طرف قضیه موجبه کلیه است و از یک طرف موجبه جزئیه، ما می‌توانیم با پسوند غیرقانونی بگوییم پس جرمی رخ داده، این نکته سوم در ارتباط با دفاع از کیفرخواست عمومی، و اما در مورد کیفرخواست انفرادی از موکل، با توجه به اینکه بنده با فرصت کافی پرونده را مطالعه کرده‌ام به عقیده بنده هیچ یک از مواردی که به عنوان عناوین متهمانه [اتهامی] ایشان ذکر شده، تطبیق با محتویات پرونده نمی‌کند. اهانت به مسئولین نظام، خوب برمی‌گردد به یک اعلامیه که در سال ۱۳۷۰ به عنوان اعتراض به رد صلاحیت‌های حدود ۴۰ نفر از نمایندگان دوره سوم مجلس که برای دوره چهارم ثبت نام کرده بودند، امضا شده بود. یکی از کسانی که این اعلامیه را امضا کرده موکل بنده است. مفاد آن اعلامیه اهانت به مسئولان نظام نیست که در روزنامه آن روز چاپ شد و اگر [اهانت] بود قطعا بقیه امضاکنندگان هم تحت تعقیب قرار می‌گرفتند و از نظر دادستان و مدعی‌العموم پنهان نمی‌شد، [علاوه برآنکه] مشمول مرور زمان قرار گرفته است.

در جای دیگری گفته‌اند که موکل بنده رشوه پرداخت می‌کرده، چنین چیزی مطلقا وجود ندارد ایشان می‌گویند من در جایی شاهد بودم، [illegible] به کسی برای یک کاری تسهیل بشود که اسامی‌اش را هم من دارم ولی اسمشان را نمی‌آورم. [illegible] با فرصت [illegible]

در مورد [illegible] برمی‌گردد به یک مصاحبه‌ای که ایشان [illegible] و در آن [illegible] آرای مردم [illegible] نمادین [illegible] عقیده بنده [illegible] در حد یک پیش‌بینی است [illegible] هم پیش‌بینی [illegible] تهدید [illegible] این جمله [illegible]

در جای دیگری در کیفرخواست گفته شده که موکل من مبادرت به تحصیل مال نامشروع [illegible] این مال [illegible] طریقی [illegible] در این [illegible] به کارشناسی [illegible]

ریاست محترم دادگاه، موکل بنده یک مقام رسمی در حزب بوده، در حزب [illegible] خودش [illegible] نمی‌شد [illegible] با نظام [illegible] ایشان قبل از انقلاب از سال ۱۳۵۶ [illegible] سیاسی دستگیر شده و با پیروزی انقلاب‌اسلامی آزاد می‌شود. [illegible] انقلاب [illegible] شهید [illegible] رسمی در نظام [illegible] معاونت [illegible] در جهت تحکیم پایه‌های جمهوری اسلامی کوشیده‌اند. در پایان از ریاست محترم دادگاه [illegible] لایحه دفاعیه [illegible] عرض دیگری ندارم. والسلام

هشت و هشتاد دادگاه
۴۸

مستنداتی از سیر حوادث و اظهارات و اعترافات متهمان وقایع پس از انتخابات

*** ان‌شاءالله این اتفاقاتی هم که افتاد هر چه قدر هم خسارت رساند به چهره بین‌المللی نظام، حتی برخی به لایه‌هایی از آرای خاموش که به هر حال به صحنه آمده بودند، شاید در این حرکت‌ها به نوعی آسیب دیده شده باشند. باید زحمت بکشید، دوباره اینها را بازسازی بکنیم. به هر حال ما این کاری را که اتفاق افتاد یک مصیبت می‌دانیم، از یک جهت. از آن جهت هم خوشحال هستیم که نظام اقتدار دارد، مردم هوشیار هستند و ان‌شاءالله نمی‌گذارند این موارد دیگر تکرار شود.**

*** من یک سخن هم از همین جا به مخالفین نظام بگویم. این کارها در کشوری که خودش قدرت نرم دارد، حرکت نرم را با آن برخورد می‌کند، نیازی نیست حتی برخورد سخت هم بشود. این نوع کارهای رنگین و مخملی و اینها به این کشور نمی‌آید، ظرفیت این نظام این نیست.**